گزارش خبری

آدم‌هایی که از نقشه تهران حذف شدند

شرق: شیرین احمدنیا، رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران و حمیدرضا پارسی، استاد شهرسازی دانشگاه تهران، در نشست بررسی مسائل شهر تهران تأکید کردند: تهران فقط یک پایتخت سیاسی نیست؛ شهری است با بافت انسانی متنوع که گروه‌های اجتماعی مهم آن از سیاست‌گذاری شهری حذف شده‌اند. بازاندیشی اجتماعی و پیوند میان علوم اجتماعی و شهرسازی برای آینده تهران ضروری است.

شیرین احمدنیا، رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران، در این نشست با یادآوری اینکه تهران صرفا یک پایتخت سیاسی و اقتصادی نیست، بلکه از منظر اجتماعی، نماینده وضعیت فرهنگی و انسانی کل کشور است؛ شهری که ظاهرا توسعه یافته، اما در لایه‌های درونی‌اش با چالش‌های عمیق اجتماعی و نابرابری گسترده مواجه است، گفت: وقتی از منظر شهری به تهران نگاه می‌کنیم، باید بپذیریم که شهر فقط مجموعه‌ای از خیابان‌ها و ساختمان‌ها نیست، بلکه شبکه‌ای از روابط انسانی است که بر پایه قدرت، جنسیت، طبقه و سن شکل می‌گیرد. هدف عدالت شهری این است که همه ساکنان، فارغ از جنسیت، قومیت، مذهب، زبان یا وضعیت اقتصادی و سلامت، به‌طور برابر از خدمات شهری بهره‌مند شوند؛ بااین‌حال، واقعیت تهران امروز فاصله زیادی از این آرمان دارد.

احمدنیا با اشاره به گروه‌های به حاشیه رانده‌شده تأکید کرد: گروه‌هایی مثل فقرا، سالمندان، کودکان کار، زنان سرپرست خانوار، افراد دارای معلولیت، معتادان، مهاجران خسته و بسیاری دیگر که صدایشان شنیده نمی‌شود، در سیاست‌گذاری‌های شهری نادیده گرفته شده‌اند. این گروه‌ها، بخش مهمی از بافت انسانی شهر را شکل می‌دهند، اما در سیاست‌های شهری سهمی ندارند. واقعیت این است که برای بسیاری از ساکنان، تهران خانه‌ای گرم نیست؛ خیابانی است برای بقا.

این جامعه‌شناس با اشاره به موقعیت زنان در تهران گفت: زنان بخش بزرگی از جمعیت فعال تهران را تشکیل می‌دهند، اما تجربه زیسته‌شان نشان می‌دهد که در تقاطع جنسیت با طبقه، قومیت، مذهب و سن، محرومیت بیشتری را تحمل می‌کنند. طراحی‌های شهری هنوز بدن و نیازهای زنانه را به رسمیت نمی‌شناسند. از روشنایی ناکافی تا کمبود سرویس‌های ایمن، همه نشان می‌دهد که در ساختار مدیریت شهری، تجربه زنان کمتر دیده شده و همین امر باعث شده بازتابی از خواسته‌هایشان در سیاست‌های شهری نباشد.

او در ادامه به موضوع سالمندان پرداخت و گفت: جمعیت ایران رو به سالمندی است، اما چقدر برای زندگی سالمندان در شهر برنامه‌ریزی کرده‌ایم؟ طراحی‌های شهری هنوز متناسب با نیاز سالمندان نیست. نبود امکانات در نزدیکی محل زندگی آنها، باعث انزوا و افسردگی‌شان می‌شود. سالمندان و افراد دارای معلولیت وجه اشتراک زیادی در تجربه حذف‌شدگی دارند.

احمدنیا با انتقاد از ناکارآمدی زیرساخت‌های شهری برای افراد دارای معلولیت گفت: با وجود قوانین متعدد برای مناسب‌سازی فضاهای شهری، واقعیت این است که تهران هنوز برای افراد دارای معلولیت شهری بسته است؛ رمپ‌ها ناقص هستند، پیاده‌روها ناهموار است و بسیاری از ساختمان‌های عمومی حتی سرویس‌های بهداشتی مناسب ندارند. تصور کنید فردی با ویلچر بخواهد به دانشگاه یا اداره‌ای مراجعه کند؛ یا آسانسور ندارد یا سیستم بهداشتی متناسب نیست. این یعنی حذف ساختاری از شهر.

او با تأکید بر مردانه‌بودن نگاه مدیریت شهری افزود: اگر صادقانه نگاه کنیم، سه گروه زنان، سالمندان و افراد دارای معلولیت، به همراه سایر گروه‌های حاشیه‌نشین مانند کودکان کار، مهاجران و دست‌فروشان، در نقطه مشترک نادیده‌گرفته‌شدگی قرار دارند. شهر ما هنوز بر پایه فرهنگی مردانه، طبقه‌متوسطی و جوان‌سالار شکل گرفته و مفهوم حقوق بشر را در سطح شهری درونی نکرده است.

احمدنیا سپس راهکارهایی برای عبور از این وضعیت برشمرد: نخست، باید در سیاست‌گذاری شهری، نگرش را تغییر دهیم و فضاهای شهری را بازتاب‌دهنده نیاز همه گروه‌های اجتماعی کنیم. دوم، قوانین مناسب‌سازی باید اجرا و بر عملکرد شهرداری‌ها نظارت شود. سوم، حضور و مشارکت گروه‌های به حاشیه رانده‌شده در تصمیم‌گیری‌ها باید افزایش یابد؛ از شورای شهر تا مدیریت محلی. همچنین باید فضاهای عمومی چندنسلی ایجاد شود تا تعامل میان گروه‌های مختلف ممکن شود.

او افزود: سیاست‌های شهری باید بر داده‌های واقعی مبتنی بر جنس، سن و طبقه اجتماعی استوار باشند. مهم‌تر از همه، باید گفتمان عمومی درباره گروه‌های آسیب‌پذیر تغییر کند؛ از ترحم و نادیده‌انگاری به احترام و برابری.

احمدنیا تأکید کرد که اگر بخواهیم تهران شهری زیست‌پذیر و انسانی باشد، باید آن را از منظر انسان ببینیم، نه از دید ماشین. تهران تنها زمانی به عدالت نزدیک می‌شود که همه، از زنان و کودکان کار تا سالمندان، مهاجران و افراد دارای معلولیت، سهمی برابر از حق زندگی شهری داشته باشند. آینده تهران با برج‌های بلند ساخته نمی‌شود، بلکه با انسان‌هایی که دیده و شنیده می‌شوند، ساخته می‌شود.

در ادامه این نشست، حمیدرضا پارسی، استاد قدیمی شهرسازی دانشگاه تهران نیز با بیان اینکه شهرسازی متکی بر سه گروه از علوم است، علوم اجتماعی، اقتصاد و روان‌شناسی و حتی فلسفه و الهیات نیز می‌توانند در شکل‌دهی به شهر انسانی نقش داشته باشند، گفت: شهری که به صدای شاعر خود گوش دهد، شهری است زنده. همان‌طورکه در پاریس، پس از بحران‌های زیست‌محیطی دهه ۱۹۷۰، به پیشنهاد اندیشمندان و معماران، صنایع از شهر خارج شدند تا فضاهای عمومی و باغ‌های انسانی جای آنها را بگیرد. او افزود: هنرمندان، جامعه‌شناسان و اندیشمندان باید دوباره به شهر بازگردند؛ چون اگر شهر گوشش را بر صدای شاعر ببندد، از درون خالی می‌شود.

پارسی با تأکید بر ضرورت نگاه سه‌بعدی به شهر گفت: ما باید همه پدیده‌های شهری را در سه رابطه ببینیم؛ رابطه انسان‌ها با یکدیگر، رابطه انسان‌ها با مکان‌ها و رابطه مکان‌ها با مکان‌ها. اگر یکی از این پایه‌ها بر دیگری برتری پیدا کند، شهر به‌جای میز متوازن، به میز لرزانی تبدیل می‌شود که هیچ‌چیز بر آن پایدار نمی‌ماند. شهرسازی ما متأسفانه تنها بر پایه سوم ایستاده؛ نقشه‌کشی، بدون روح اجتماعی.

او سپس به مسئله حذف گروه‌های اجتماعی از فضاهای شهری پرداخت و گفت: ما برای ۱۵ درصد جامعه‌مان، یعنی افراد دارای معلولیت، هیچ برنامه‌ای نداریم. این گروه از سطح شهر حذف شده‌اند. بعد از آن، کودکان حذف شدند. سپس زنان و حتی مردان هم از بخش‌هایی از شهر بیرون رانده شدند. پیاده‌روها پر از موتورسیکلت است و فضاهای عمومی سهمی از مردم ندارند.

پارسی افزود: یکی‌یکی گروه‌های اجتماعی از صحنه شهر دور ریخته شدند. دیوارهای اطراف مجتمع‌های مسکونی، حصار پادگان‌ها و نرده‌های دانشگاه‌ها، شهر را تکه‌تکه کرده است. تهران امروز، شهری است پر از مرز، نرده و جداافتادگی. او با تحلیل وضعیت امروز تهران گفت: من تهران را شهری تکه‌تکه که هر بخش آن شبیه جزیره‌ای جداست، می‌بینم؛ از میدان انقلاب تا میدان امام حسین، ۲۳ جزیره مسکونی وجود دارد که هیچ ارتباط عضوی با یکدیگر ندارند. میان آنها، شبکه‌ای از فضاهای تجاری گسترده شده که پیوند محلات را از هم گسسته است. پارسی هشدار داد: این جزیره‌های شهری، خدمات خود را از دست داده‌اند و بعد از مدتی به انبار یا کاربری‌های موقت تبدیل می‌شوند. شهر دیگر شهر نیست؛ مجموعه‌ای از جزایر منزوی است که انزوای روحی و بی‌عدالتی اجتماعی را بازتولید می‌کند.

مشارکت شهروندی؛ جُنگِ سیاسی یا پاسخ به بحران مقبولیت؟

نیم‌نگاهی به تجربه شهر تور فرانسه

علی اعطا
پژوهشگر شهر و معماری

در سال‌های اخیر، شاهد گسترش شعارها و اقدامات مرتبط با «دموکراسی مشارکتی» در فضای مدیریت شهری ایران بوده‌ایم. از شورایاری‌ها تا طرح‌هایی مانند «بودجه‌ریزی مشارکتی»، همگی وعده‌دهنده افزایش نقش شهروندان در تعیین سرنوشت محله و شهرشان هستند. اما پرسش اساسی اینجاست: آیا این سازوکارها به‌راستی زمینه‌ای برای قدرت‌بخشی به شهروندان فراهم می‌کنند یا صرفا به ابزاری برای مدیریت یکدست و بی‌سروصدای شهر تقلیل یافته‌اند؟ در ایران نیز اگرچه آمار دقیقی از میزان مشارکت شهروندان در دست نیست، اما برخی بررسی‌های میدانی در محلات تهران نشان می‌دهد تنها ۱۵ تا ۲۰ درصد ساکنان از وجود شورایاری در محله خود مطلع هستند و درصد بسیار کمتری در جلسات آن مشارکت فعال دارند. تجربه شهر «تور» در فرانسه، که در پژوهشی جامعه‌شناختی بررسی شده، می‌تواند از جنبه‌هایی برای ما آموزنده باشد. در این شهر، «شوراهای زندگی محلی» با هدف گسست از شوراهای محله سنتی و فراتر رفتن از جغرافیای محدود، تشکیل شده‌اند.

تجربه دموکراسی مشارکتی محلی

دموکراسی مشارکتی محلی (Démocratie de proximité) یک چارچوب قانونی و حکومتی در فرانسه است که با هدف افزایش مشارکت مستقیم شهروندان در تصمیم‌گیری‌های محلی و تقویت حکمرانی در سطح شهرداری‌ها طراحی شده است. این مفهوم مقارن با «قانون دموکراسی مشارکتی محلی» مصوب ۲۷ فوریه ۲۰۰۲ تقویت شد. قانون دموکراسی مشارکتی محلی با ایجاد نهادهایی مانند شورای محله (conseils de quartier) با اختیارات مشورتی، گسترش مراجعه به همه‌پرسی محلی برای مسائل معین و تسهیل دسترسی شهروندان به اطلاعات شهری، در پی آن بود تا فاصله بین مردم و نهادهای منتخب را کاهش دهد و سیاست‌گذاری عمومی را شفاف‌تر و پاسخ‌گوتر کند. این اصلاحات، گامی اساسی در راستای تمرکززدایی و محلی‌سازی فرایندهای دموکراتیک در فرانسه محسوب می‌شود. با این حال، مشاهده دقیق عملکرد این شوراها، شکافی عمیق را بین آرمان مشارکت و واقعیت اجرا آشکار می‌کند. این شوراها به جای تبدیل‌شدن به عرصه‌ای برای بحث‌های اساسی درباره جهت‌گیری‌های کلان شهر، عمدتا به جلساتی برای اطلاع‌رسانی یک‌طرفه و تصمیم‌گیری درباره مسائل خُردی مانند خرید نیمکت و گلدان تبدیل شدند. این دقیقا همان خطری است که پروژه‌های مشارکتی در ایران را نیز تهدید می‌کند: «ابتذال مشارکت».

مشارکت یا مدیریت؟

در تجربه تور، مسئولان شهری، مشارکت را نه به‌مثابه ابزاری برای «تولید مشترک شهر»، بلکه به‌عنوان مکملی برای مدیریت کارآمدتر تعریف کردند. در این نگاه، حضور شهروندان برای «انسانی‌کردن» چهره مدیران، دریافت اطلاعات از پایین و پیشگیری از تعارضات مفید است. هدف، «آموزش» شهروندان برای درک «محدودیت‌های» مدیران است، نه انتقال واقعی قدرت به آنان. این رویکرد را می‌توان در بسیاری از جلسات شوراهای محله در ایران نیز مشاهده کرد؛ جایی که جلسه به ارائه گزارش‌های از پیش تعیین‌شده و پرسش و پاسخی تشریفاتی محدود می‌شود و فرصتی برای به چالش کشیدن مبانی تصمیم‌ها یا پیشنهادی بدیل و آلترناتیو ایجاد نمی‌شود.

تله «بودجه مشارکتی»؟

یکی از چالش‌برانگیزترین بخش‌های تجربه شهر تور، عملکرد «بودجه مشارکتی» بوده است. بودجه‌ای که قرار بود ابزار اصلی قدرت شهروندان باشد، به عاملی برای محدودکردن دامنه بحث تبدیل شد. از آنجا که این بودجه تنها برای «هزینه‌های سرمایه‌ای» و خرید تجهیزات فیزیکی در نظر گرفته شده بود، تمام توجه شورا به «مسائل عینی و قابل مشاهده» مانند نیمکت و تابلو معطوف شد. هر پیشنهادی که نیازمند تأمین مالی «هزینه‌های جاری» بود (مانند برگزاری جشن محله یا کمپین‌های فرهنگی) یا هر ایده‌ای که کلان‌تر و مرتبط با «چشم‌انداز شهر» بود، به بهانه «غیرعینی‌بودن» رد می‌شد. این سناریو برای ما آشناست. وقتی مشارکت شهروندی صرفا به تخصیص بودجه‌ای ناچیز برای عمران محله‌ای محدود شود، به طور ضمنی به شهروندان گفته می‌شود: «شما تنها مجازید در چارچوبی که ما تعیین می‌کنیم و درباره موضوعاتی که اولویت ماست، اظهارنظر کنید». به‌این‌ترتیب مشارکت از یک حق سیاسی به یک «فعالیت مصرف‌گرایانه» تقلیل می‌یابد.

قیمت سنگین «اجماع»

در شوراهای زندگی محلی تور، حفظ «آرامش» و «اجماع» به یک ارزش مطلق تبدیل شده بود. مجری جلسات (معاون شهردار) به طور سیستماتیک از طرح موضوعات چالشی و تعارض‌برانگیز اجتناب می‌کرد. هنگامی که شهروندان معترض، احساس می‌کردند صدای‌شان شنیده نمی‌شود، با قول‌های مبهم («ان‌شاءالله در جلسه بعد») مواجه می‌شدند، نه با التزام برای حل تعارض. نتیجه این شد که شورا به جای آنکه عرصه‌ای برای «کشف دموکراتیک خواست‌های جمعی» باشد، به صحنه‌ای برای «اجرای نمایشی از وفاق» تبدیل شد. این وسواس برای اجتناب از تعارض، سمی مهلک برای هر فرایند مشارکتی واقعی است. زندگی شهری ذاتا مملو از تعارض منافع، ترجیحات و ارزش‌های مختلف است. نادیده‌گرفتن این تعارضات به بهانه حفظ آرامش، به معنای نادیده‌گرفتن خودِ واقعیتِ جامعه شهری است. مشارکت واقعی نه در حذف تعارضات، که در مدیریت دموکراتیک آنها از طریق گفت‌وگو و چانه‌زنی است.

در تجربه تور، مسئولان شهری، مشارکت را نه به‌مثابه ابزاری برای تولید مشترک شهر، بلکه مکملی برای مدیریت کارآمدتر تعریف کردند. در این نگاه، حضور شهروندان برای انسانی‌کردن چهره مدیران، دریافت اطلاعات از پایین و پیشگیری از تعارضات مفید است. هدف، «آموزش» شهروندان برای درک «محدودیت‌های» مدیران است، نه انتقال واقعی قدرت به آنان

شهروند «ساده» یا شهروند «متعهد»؟

جالب آنکه در تجربه تور، بخشی از خود شهروندان نیز با این تعریف حداقلی از مشارکت کنار آمدند. برای بسیاری از آنان، به‌ویژه بازنشستگان طبقه متوسط، مشارکت در شورا نوعی «فعالیت اجتماعی سبک» و بی‌خطر بود؛ راهی برای «مفیدبودن» بدون ورود به عرصه پرخشونت سیاست. آنان ترجیح می‌دادند بر «امور خرد و عینی» متمرکز شوند و از طرح سؤالات کلان و چالشی که ممکن است به «حاشیه‌دار شدن» بینجامد، پرهیز کنند. این نگرش، تصویر «شهروند مصرف‌کننده» را ترسیم می‌کند که می‌خواهد «کالای مشارکت» را بدون تحمل هزینه‌های تعهد شهروندی دریافت کند.

این پدیده در فضای شهری ایران نیز قابل ردیابی است. زمانی که شهروندان، مشارکت را صرفا در گزارش یک مشکل معیشتی به مقامات و پیگیری برای رفع آن خلاصه می‌کنند و از پیوند دادن آن مشکل به سیاست‌های کلان‌شهری وادارندگی می‌کنند، درواقع در نقش «شهروند مصرف‌کننده» ظاهر می‌شوند.

از نمایش تا گفت‌وگوی واقعی

- آیا می‌شود مشارکت را بازتعریف کرد؟ روشن است که مشارکت نباید به «مشورت‌گرفتن» محدود شود. مشارکت واقعی، به منزله به رسمیت شناختن حق شهروندان برای «تولید مشترک فضای شهری» و داشتن نقش در تعیین سرنوشت محله و شهرشان، چگونه قابل تحقق است؟

- آیا می‌توان مشارکت را به منزله میدانی برای انتقال قدرت واقعی دانست؟ چگونه می‌توان بودجه‌ریزی مشارکتی را به گونه‌ای انعطاف‌پذیر در نظر گرفت تا شهروندان باید در مراحل اولیه طراحی پروژه‌های بزرگ شهری مشارکت داده شوند، نه زمانی که همه تصمیمات کلیدی گرفته شده است؟

- با پذیرش تعارض چگونه باید برخورد کرد؟ چگونه باید فضایی امن برای بیان عقاید متفاوت و حتی متعارض ایجاد کنیم؟ می‌دانیم که مدیریت دموکراتیک تعارض، بخشی جدایی‌ناپذیر از فرایند مشارکت است.

- آیا مدیران می‌توانند به شفافیت رادیکال پایبند باشند؟ اینکه اطلاعات کامل، به‌موقع و قابل فهم در اختیار شهروندان قرار گیرد تا بتوانند براساس واقعیت‌ها و نه گمانه‌زنی‌ها، تصمیم بگیرند.

- و دست آخر اینکه توانمندسازی شهروندان چگونه باید صورت گیرد؟ برگزاری کارگاه‌های آموزشی برای آشنایی شهروندان با فرایندهای برنامه‌ریزی شهری، قوانین و حقوق خود، چقدر در جهت مشارکتی آگاهانه مؤثر است؟

دموکراسی مشارکتی یک «جُنگِ سیاسی» زودگذر نیست. پاسخ به بحران مقبولیت در نظام‌های نمایندگی و نیاز به مدیریت پیچیدگی‌های فزاینده زندگی شهری است. با این حال، اگر مشارکت را به ابزاری برای مدیریت یکدست و بی‌سروصدا، تولید اجماع‌های نمایشی و تربیت «شهروندان مصرف‌کننده» تقلیل دهیم، نه‌تنها به آرمان شهروندی خیانت کرده‌ایم، بلکه فرصت تاریخی برای ساختن شهرهایی انسانی‌تر، عادلانه‌تر و پایدارتر را از دست داده‌ایم.

مسیر پیش‌رو، عبور از «مشارکت نمایشی» به سوی «گفت‌وگوی واقعی» است؛ گفت‌وگویی که در آن قدرت، نه انکار، که به اشتراک گذاشته می‌شود. این مسیر هرچند پرمخاطره است، اما تنها مسیری است که به آینده‌ای واقعا دموکراتیک برای شهرهای‌مان منتهی می‌شود.

معماری و زمین، فرصت معمارِ عصر تازه

وحید قاسمی
معمار و فرهنگ‌پژوه

زمین نه متعلق به انسان است، نه بی‌جان در زیر پای او؛ زمین یک امکان بالقوه و بالفعل است، و فرصتی برای شکوفایی استعداد زیستن، تا آدمی با خردمندی ممکناتش را به شکل و شمایل زیستن بدل کند. این ممکنات فقط خاک نیست، زمین آب دارد، باد دارد و خاک هم دارد و با ممکنات زمین است که آتش هم به شیوه زندگی آدمی افزوده می‌شود و ازاین‌رو زمین مهم‌ترین زمینه برای تبلور فرهنگ می‌شود که خردمندانه‌ترین راهبرد آدمی برای ایجاد کیفیت و ذوق و ذائقه برای تداوم حیات است و هر مدیریتی که این نسبت را نفهمد، به جای آبادانی، مصرف می‌کند. و هر معماری که آن را بفهمد، به جای ساختمان، عمارت و بنا و در نهایت جهان خلق می‌کند. ما در عصری هستیم که در آن زمین بیش از هر زمان دیگری در معرض تصرف است و درعین‌حال کمتر از هر دوره‌ای فهمیده می‌شود. توسعه، ساخت‌وساز، استخراج و برنامه‌ریزی، همگی در ظاهر به نام آبادانی انجام می‌شوند، اما در ژرفای خود از نوعی بی‌قراری تمدنی حکایت دارند: از گسست میان انسان و زمینی که روزگاری زمینه معنا و هم‌زیستی بود و اکنون به موضوع مالکیت، بهره‌برداری و قیمت بدل شده است. این گسست، فقط زیست‌محیطی نیست؛ فرهنگی است، زیرا رابطه انسان با زمین همواره بخش مهمی از فرصت معناسازی و ایجاد نهاد و دستگاه فرهنگی او بوده است. در نگاه رایج، زمین چیزی است که باید تملک، تنظیم یا حفاظت شود. اما این سه وجه -تملک، تنظیم و حفاظت- هر سه از موضع سلطه سخن می‌گویند، نه از موضع گفت‌وگو. زمین در چنین وضعیتی بی‌صدا می‌شود. زمین اگر به‌مثابه «حافظه زنده فرهنگ» فهم شود، دیگر نه موضوع مالکیت، بلکه شریک گفت‌وگوست. او همان بستری است که در آن نه‌تنها زندگی، بلکه معنا نیز ریشه می‌دواند. هر ساختن، در چنین افقی، ادامه گفت‌وگوی انسان با زمین است. زمین، در جوهر خود، میدان پیوندِ حیات و معناست. او حافظه‌ای زنده است که رد پای انسان، باد، آب و نور را در خود ذخیره کرده و آن را به زمان‌های بعدی سپرده است. هر جامعه‌ای که بتواند این حافظه را بخواند، فرهنگی‌تر می‌زیَد. و معماری، هنر خواندن این حافظه است. معماری زمانی آغاز می‌شود که انسان تصمیم می‌گیرد زمین را نه تسخیر، بلکه ترجمه کند. بنایی که بر زمین می‌نشیند، اگر حاصل تصرف باشد، چیزی جز حجم نیست؛ اما اگر حاصل گفت‌وگو باشد، به اثر فرهنگی بدل می‌شود. در چنین نسبتی، معمار دیگر سازنده کالبد نیست، بلکه مفسر حضور است. او می‌کوشد زمین را به زبان فضا ترجمه کند و میان ماده و معنا تعادل برقرار کند. در هر نقطه از جهان، آنجا که معماری توانسته است زبان زمین را به فضا بدل کند، نوعی هم‌زیستی فرهنگی شکل گرفته است: فضاهایی که نور، باد، مصالح و مسیرهای حرکت را نه براساس دستور، بلکه براساس فهمی از هماهنگی با بستر به کار می‌برند و این هماهنگی همان جایی است که «ذوق» و «ذائقه فرهنگی» در کار معمار ظاهر می‌شود. ماهیت معماری که در محصول معماری تبلور دارد، نوعی پاسخ فرهنگی است به پرسش زمین. هر فضا، هر دیوار و هر گشودگی، جمله‌ای از گفت‌وگوی زمین و انسان است. این گفت‌وگو در مصالح و نسبت‌ها، در مقیاس نور و اندازه گام‌ها، در تماس دست و دما، خود را آشکار می‌کند. معماری نه تزئین جهان، بلکه تفسیر آن است. اگر زمین حافظه است، معماری زبان خواندن و ترجمه آن است. معمار، در عمیق‌ترین معنا، کسی است که می‌تواند «به زبان زمین گوش دهد». در این نگاه معمار، مفسر رابطه انسان با بستر زیست است.

برای تحقق این موضوع دو چیز بسیار کارآمد است، ذوق و ذائقه و توانایی فرهنگی

ذوق، صرفا سلیقه زیباشناختی نیست؛ نوعی حساسیت فرهنگی است به نسبت‌ها و کیفیت‌های زندگی. ذوق، زبان ناخودآگاه زمین در ذهن انسان است. ذائقه، آن نیروی انتخاب و تمییز است که میان امکان‌های گوناگون، آنچه را به تداوم زندگی نزدیک‌تر است، برمی‌گزیند. اگر این دو در جامعه‌ای خاموش شوند، معماری از کیفیت تهی می‌شود، و زمین، به بستر فراموش‌شده‌ای بدل می‌شود که روی آن حجم‌هایی بی‌ریشه می‌رویند. اما برای شنیدن صدای زمین، باید توانایی فرهنگی داشت؛ نوعی ظرفیت درونی برای درک، ترجمه و عمل براساس معنا. توانایی فرهنگی فقط دانش یا مهارت نیست، بلکه ترکیبی از آگاهی، حساسیت و تخیل است؛ نیرویی که به معمار اجازه می‌دهد زمین را نه به‌عنوان مانع، بلکه به‌عنوان همکار در طراحی ببیند؛ جامعه برخوردار از توانایی فرهنگی، زمین را میدان تجربه مشترک می‌فهمد؛ جایی که گذشته و آینده در لحظه زیستن به هم می‌پیوندند. مدیریت فرهنگی درست زمانی معنا پیدا می‌کند که هدفش شکوفایی همین توانایی باشد: پرورش ذوق جمعی، حساسیت به بستر، و بازسازی پیوند میان تصمیم و زمین. در این معنا، مدیریت فرهنگی نه نظام دستوردهی، بلکه طراحی شرایطی است که در آن فرهنگ بتواند خود را در زمین تجلی دهد. مدیر فرهنگی کسی است که می‌فهمد سیاست‌گذاری بدون بستر فرهنگی، تصمیمی بی‌ریشه است.

ادامه در صفحه ۸

یادداشت

مشارکت، آغاز گفت‌وگو

سعید معنوی، دبیر انجمن صنفی مهندسان مشاور معمار و شهرساز:

نشست «مشارکت مردم و نهادهای محلی در تهیه طرح‌های توسعه و عمران» که توسط انجمن صنفی مهندسان مشاور معمار و شهرساز، جامعه مهندسان مشاور ایران، معاونت شهرسازی و معماری وزارت راه و شهرسازی، دفتر برنامه اسکان بشر ملل متحد در ایران، کمیته ملی اسکان بشر ایران برگزار می‌شود، از حسن اتفاق یک روز پس از نشست «مسئله شهری تهران» به عنوان نخستین نشست از سلسله نشست‌های مسائل شهری ایران به عنوان یادمان نخستین همایش مسائل اجتماعی شهر تهران ۱۳۴۱ برگزار شد. این حسن اتفاق می‌تواند نویدبخش رابطه سیاست فضایی و برنامه‌ریزی اجتماعی و رابطه شهرسازی با مردم، گروه‌های اجتماعی و نهادهای محلی باشد مشروط به آنکه به لوازم آن در ادامه مسیر پایبند بود و به شکل کنونی برگزاری این نشست‌ها و محدودیت‌های آنها اکتفا نشود. فراموش نکنیم همایش مسائل اجتماعی شهر تهران در شش روز و فضای مناسب و با حضور اجتماعی وسیع و تحت نظر عالی‌ترین جایگاه قدرت اجرایی یعنی نخست‌وزیر برگزار شد که در آن نمایندگان اصناف و انجمن‌های محله‌ای حضور داشتند. یادمان باشد روزی توسط دفتر برنامه اسکان بشر ملل متحد در ایران، کمپین ملی شهری برگزار شد و صداهای مختلفی از جای‌جای شهرهای ایران در آن منعکس شد و کتابچه شهر دلخواه ایرانیان حاصل آن بود. به خاطر بیاوریم که روزگاری خانه گفتمان شهر (خانه وارطان) محفل فعالی برای گفت‌وگوهای شهری بود و خانه اندیشمندان علوم انسانی محملی برای اصحاب اندیشه اجتماعی و کنشگران یا زمانی انجمن صنفی مهندسان مشاور شهرساز و معمار نشست‌های پرباری در خانه هنرمندان ایران برگزار می‌کرد. همچنین نمایندگان شهر هم در سال‌های قبل نشست‌هایی هفتگی تحت عنوان «گفت‌وگوهای اجتماعی تهران امید دارد» برگزار می‌کردند که از ساکنان محله مجاور دانشگاه تهران تا فعالان و ساکنان محلات فرحزاد و هرندی و راه‌آهن، از فعالان سازمان‌های مردم‌نهاد حوزه کودک تا فعالان حوزه افراد دارای معلولیت و حوزه‌های مختلف اجتماعی را در بر می‌گرفت. اگر می‌گوییم مشارکت و گفت‌وگو درباره آن باید چنین چشم‌اندازهایی را در نظر داشته باشیم، از آرزوهای دست‌نیافتنی سخن نمی‌گوییم، از تجارب ممکن‌شده می‌گوییم که امروز با توان و امکانات جدید باید از آن هم فراتر برویم و بر محدودیت‌های کنونی فائق شویم.

خبر

خرید اتوبوس خارجی خیانت به تولید ملی است

در جلسه‌ای پرتنش از شورای شهر تهران، مهدی عباسی، رئیس کمیسیون شهرسازی و معماری، با انتقاد از سیاست واردات اتوبوس و تاکسی گفت: خودروسازان داخلی توان تأمین کامل نیاز ناوگان حمل‌ونقل پایتخت را دارند و خرید از خارج، «حرام» و مغایر با منویات رهبری است.

جلسه علنی شورای شهر تهران با مشاجره میان مهدی عباسی و احمد نادعلی، سخنگوی شورا، بر سر عملکرد شهرداری در حوزه حمل‌ونقل همراه بود. عباسی در این جلسه با لحنی تند خطاب به مدیران شهری گفت: از ساختمان‌سازی تا سایر بخش‌ها، هر آنچه در داخل قابل تولید است، باید از خارج ممنوع شود؛ باید بر خودمان حرام کنیم که از بیرون وارد کنیم.

او با اشاره به جلسات خود با خودروسازان داخلی توضیح داد: در اوایل سال ۱۴۰۴ جلسه‌ای داشتیم که مدیران عامل خودروسازی‌ها هم حضور داشتند. همان‌جا گفتند ما به شما هزارو ۶۰۰ دستگاه تاکسی و هزار اتوبوس ۱۲متری تحویل می‌دهیم. حتی گفتند اگر تعهد را انجام ندادیم برای ما جریمه بگذارید و ما پذیرفتیم.